

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

گفته شد که نزاع جبر و تفویض، اختصاص به انسان ندارد ولی چون که محلّ ابتلای ما انسان است و لذا می‌گوییم:

در مورد انسان نسبت به افعالی که انجام می‌دهد نمی‌توان مسئله جبر را مطرح کرد و گفت: نسبت به این افعال مجبور است؛ زیرا انسان هم وجودی دارد و این وجود منشأ برای آثار است. اگر بگوییم این افعال، آثار و افعال خداست معنایش این است که بگوییم: این وجود انسانی هیچ اثری ندارد؛ و حال آنکه گفته شد که از نظر فلسفی، وجود بدون اثر یعنی: شیء معدوم. بنابراین انسان در افعالی که انجام می‌دهد این چنین نیست که مجبور باشد.

و از آن طرف این‌طور هم نیست که انسان، مستقل باشد و لذا تفویض هم باطل است. استقلال، یعنی این که بگوییم این انسان، مستقل در افعالش است و خداوند هیچ نقشی در افعال او ندارد. این هم گفتیم باطل است؛ زیرا وجود انسان وقتی عین ربط به خدا شد، آثار و افعال انسان هم مربوط به خدا می‌شود و ما نمی‌توانیم بگوییم که انسان يك ذات فقیری دارد ولی افعال او فقیر نیست و مستقل است.

گفته شد که انسان اراده دارد و در اصل وجود اراده هم کسی اختلافی ندارد و حتی اشاعره هم منکر این نیستند که انسان در بین موجودات يك امتیازی به نام اختیار و اراده دارد.

نکته حساس که ریشه مطلب است این است که از يك طرف می‌گوییم: انسان اراده دارد و این فعل، فعل انسان است؛ و از طرف دیگر می‌گوییم: خدا هم در این فعل دخالت دارد و انسان مستقل نیست. و این معنای أمر بین الأمرین است که نه انسان را به‌طور کلی ساقط می‌کنیم و نه به او استقلال می‌دهیم.

با این بیان روشن شد که انسان در افعالش اراده دارد ولی این که این اراده چگونه در انسان پدید می‌آید و آیا اراده انسان متوقف بر يك اراده دیگری است که اگر چنین باشد سر از تسلسل درمی‌آورد؛ بحث دیگری است.

بیان دقیق: خدا به انسان نفسی عنایت فرموده است که این نفس، قدرت خلق دارد. به بیان دیگر: خدا يك گوشه‌ای از خالقیت خود را به انسان عنایت کرده است، به این معنا که نفس انسان به مجرد این که بخواهد اراده کند، اراده می‌کند و اراده را خلق می‌کند و این يك قدرتی است که خدا به نفس انسان داده است.

اگر خدا این انسان را بوجود نمی‌آورد و این نیروی عظیم خالق اراده را در او قرار نمی‌داد انسان نمی‌توانست اراده کند و به طرف افعال، حرکتی داشته باشد؛ با توجه به این جهت روشن می‌شود که افعال ما مرتبط به خداست. پس انسان از يك طرف استقلال ندارد و و از طرف دیگر این فعل، فعل خود انسان است، زیرا این انسان اراده کرد که فلان کار کند.

بنابراین نتیجه می‌شود که يك حدّ وسط بین جبر و تفویض وجود دارد که آن حدّ وسط این است که:

انسان به‌طور کلی از خاصیت و اثر گذاردن ساقط نمی‌شود و نیرویی دارد که با آن اراده می‌کند، و از طرف دیگر این نیروی خالق اراده را خدا به انسان داده است پس مستقل نیست.

از این‌جا این نکته روشن می‌شود که نسبت به فعلی که انسان انجام می‌دهد می‌توان گفت: هم مورد اراده انسان است و هم مورد اراده حق تعالی است، ضمن اینکه این‌جا مسئله اشتراك نیست، یعنی: اراده خدا و اراده انسان مشترکا و در عرض یکدیگر در تحقق این فعل دخالت ندارند؛ بلکه اراده خدا و انسان در طول یکدیگرند، یعنی: خدا اراده کرد که انسان پدید بیاید پس اراده کرد که نیرویی به نام نفس داشته باشد و اراده کرد که آن نیرو، اراده را به دنبال داشته باشد. پس مسئله اشتراك نیست تا بعد بگوییم اگر انسان گناهی را مرتکب شد، این گناه مشترک بین خدا و انسان باشد و لذا نباید عقوبت، منحصر به انسان باشد.

امام قدس سره در این‌جا يك تنبیهی دارند که يك مقداری حقیقت جبری‌ها و تفویضی‌ها را روشن‌تر کرده‌اند و می‌فرمایند:

المفوضه آمده‌اند: أخرج الممكن عن حدّه إلى حدّ الواجب فهم مشرکون. در روایتی از امام رضا علیه‌السلام هم همین تعبیر آمده است که تفویضی مشرک است؛ زیرا ممکن را از حدّ خودش بالا بردند و در ردیف خدا قرار دادند. جبری‌ها هم واجب تعالی را از آن مرتبه عالی که دارد تنزل داده‌اند و گفته‌اند: حتی تمام گناهانی که انسان انجام می‌دهد مباشرتاً کار خداست و لذا در روایت امام رضا علیه‌السلام اینها هم کافر محسوب شده‌اند، زیرا خداوند را تنزل داده‌اند.

والأمر بین الأمرین هو طريقة الوسطی التي للأمة المحمّدية، والأمر بین الأمرین حفظ مقام الربوبیّة وحدود الإمكانیة.

الجبريّ مجوس هذه الأمة. مجوسی‌ها برای عالم دو مبدأ قائلند که عبارتند از: مبدأ خوبیها (یزدان) و مبدأ بدیها (اهریمن)؛ و جبری، مجوس است، زیرا هر زشتی که انسان انجام می‌دهد به خدا نسبت می‌دهد.

والتفویضی یهود هذه الأمة؛ زیرا یهودی‌ها گفتند: يد الله مغلوله. بعد امام صادق علیه‌السلام در روایتی فرموده‌اند: این‌که خدا در قرآن حکایت می‌کند از یهودی‌ها گفته‌اند که دست خدا بسته است، مراد این نیست که خدا دست را روی دست گذاشته است؛ بلکه مراد ایشان این است که خدا وقتی عالم را ایجاد کرد دیگر کارش تمام شد و دیگر نه می‌تواند زیاد کند و نه می‌تواند کم کند. فقال الله تكذيباً لقولهم: غُلّت أيديهم ولعنوا بما قالوا بل يدها مبسوطتان.

البتة تعابیر الجبريّ مجوس والمفوضه یهود که در کلام امام (قده) آمده است مأخوذ از روایات است.

بنابراین در روایات راجع به جبری‌ها دو تعبیر کافر و مجوس، و راجع به مفوضه هم دو تعبیر مشرک و یهود آمده است.

امام قدس سره در این‌جا به يك سری آیات و روایات استشهاد کرده‌اند که از آنها هم مسئله أمر بین الأمرین به خوبی استفاده می‌شود.

آیات

1- «وما رميتَ إذ رميتَ...»: در این آیه هم نسبت رمی را به پیامبر می‌دهد و هم نفی می‌کند، یعنی: این‌که این هم به اراده تو بود و هم اگر خدا نمی‌خواست، تو نمی‌توانستی.

2. «وما تشاؤون إلا أن يشاء الله».

3. در جریان مسافرت حضرت موسی و خضر علیهما السلام، حضرت خضر علیه السلام تعابیری دارد که از آنها امر بین الامرین استفاده می‌شود:

الف - حضرت خضر علیه السلام کشتی را سوراخ کرد. بعد از این که حضرت موسی علیه السلام اعتراض کرد، فرمود: «فأردتُ أن اعيبها» که اراده را به خودش نسبت می‌دهد؛ در حالی که خضر علیه السلام پیامبر است و می‌داند که اگر خدا اراده نمی‌کرد او نمی‌توانست این کار را بکند ولی در عین حال نمی‌گوید که خدا کرد و من هیچ‌کاره بودم.

ب - جریان کشتن آن پسر: بعد از اعتراض حضرت موسی علیه السلام، حضرت خضر علیه السلام گفت: «فأردنا أن يبدله» که تعبیر به اَرَدْنَا - اراده کردیم ما - که هم به خودش اسناد می‌دهد و هم به خدا.

ج - در تعمیر دیوار، حضرت خضر علیه السلام در حالی که خودش دیوار را تعمیر کرده است ولی در عین حال می‌فرماید: «فأراد ربُّك» یعنی: اسناد به خدا می‌دهد.

پس در تمام این آیات این نکته لطیف امر بین الامرین نهفته است که هم به خودش نسبت می‌دهد و هم به خدا.

4. مسئله توفی: در قرآن در مورد توفی و میراندن، گاهی اوقات به خود خدا نسبت می‌دهد: «اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»، گاهی اوقات به ملك الموت نسبت داده است: «قل يتوفاكم ملك الموت الذي وكل بكم» و گاهی اوقات هم به ملائکه نسبت داده است: «إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ».

در اینجا بین آیات قرآنی تعارضی نیست و آیات فقط در مقام تبیین امر بین الامرین است یعنی: آنجا که ملائکه قبض روح می‌کنند هم می‌توان به ملائکه اسناد داد و هم به خدا اسناد داد و فاعلیت آنها در طول فاعلیت خداست.

5 - آیاتی که اضلال و گمراه کردن را گاهی به خود خدا نسبت می‌دهد: «يُضِلّ اللّٰهُ مَنْ يَشَاءُ» و گاهی اضلال را به خود شیطان نسبت داده است: «إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ» و گاهی اوقات اضلال را به افراد انسانی نسبت داده است: «وَاضِلَّ فِرْعَوْنَ قَوْمَهُ».

در اینجا هم بیان دقیق آیات این چنینی، مسئله امر بین الامرین است، یعنی: اگر اضلال به فرعون نسبت داده می‌شود از این جهت است که نفس او عین ربط به خداست و خدا این قدرت اضلال را به او داده است؛ پس از يك طرف به خدا نسبت داده می‌شود و از يك طرف به فرعون، نه این که بگوییم بین آیات تعارض است.

پس ما در مورد افعالمان که می‌گوییم: امر بین الامرین، معنایش همین است که ذکر شد. سپس امام قدس سره می‌فرماید:

وَأَنْتَ إِذَا كُنْتَ ذَا قَلْبٍ مُّتَوِّرٍ بِنُورِ فَهْمِ الْقُرْآنِ بَعْدَ تَطْهِيرِهِ مِنْ أَرْجَاسِ التَّعَلُّقِ إِلَى الطَّبِيعَةِ فَإِنَّهُ قُرْآنٌ كَرِيمٌ وَكِتَابٌ مَكْنُونٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ، لَوَجَدْتَ هَذِهِ اللَّطِيفَةَ [أمر بين الامرین] فِي آيَاتٍ لَا يَمْسُهُ الْعَامَّةُ.

در قرآن خیرات را مستقیماً به خدا نسبت می‌دهد، و شرور را مستقیماً به خود انسانها نسبت می‌دهد. با این که تمام اینها مربوط به خداست.

توجیه: آنچه که از ناحیه خدا نازل می‌شود خیر است ولی اینها وقتی در عالم ماده می‌آید بالعرض تبدیل به شرّ می‌شود مثلاً آب باران وقتی در مسیری افتاد و مصادف با اموری شد، تبدیل به سیل شده و شرّ ظاهر می‌شود. پس خیرات بالذات مربوط به خداست و بالعرض از انسانها هم صادر می‌شود، و شرور بالذات مربوط به انسانها است و بالعرض منسوب به خدا می‌شود، یعنی: از این باب که قدرت انجام را خدا به انسان داده است به خدا منسوب می‌شود.

و صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ